



گرچه‌های پایتخت نشین

دوستی خوبه؛ مثل بنز

نویسنده: زیئا ملکی

تصویرگر: الهه بهین





یک روز معمولی بود؛ مثل روزی که بستنی قیفی بچه‌ای ولو می‌شود کف خیابان یا پرنده‌ای وقتی دارد با خوش حالی به سمت مدرسه‌اش پر می‌زند، کارخرابی می‌کند روی سر یک آدم اتوکشیده یا مثل روزی خیلی معمولی‌تر: وقتی ماشینی روی خط عابر پیاده قیپیژژ می‌زند روی ترمز و یک گربه‌ی ایرانی گم‌شده از جلوی ماشین می‌دود به آن طرف خیابان.





یک روز کاملاً معمولی بود. فلوفی همان گربه‌ی پشمالویی بود که یکهو از یک خانه‌ی ویلایی توی شهرک غرب که درش باز مانده بود، آمده بود بیرون و به گزارش افراد همیشه در صحنه، دیگر برنگشته بود. فلوفی زده بود بیرون و تنها چیزی که از خانه‌شان یادش مانده بود، این بود که خانه‌شان ویلایی بوده و یک در سفید پیچ در پیچ داشته و توی خانه‌شان تنبل‌ترین گربه‌های دنیا زندگی می‌کرده‌اند؛ گربه‌هایی که از صبح تا